می‌خواهم برایت داستانی بگویم. نه، نه داستان سال ۱۹۹۱ که لینوس توروالدز اولین نسخه از هسته لینوکس را نوشت. آن داستان را می‌توانی در بسیاری از کتاب‌های لینوکس بخوانی. نه، حتی نمی‌خواهم درباره این بگویم که چگونه چند سال پیش از آن، ریچارد استالمن پروژه گنو (GNU) را برای خلق یک سیستم‌عامل آزاد شبه‌یونیکس آغاز کرد. آن هم داستان مهمی است، اما بیشتر کتاب‌های لینوکس آن را هم روایت کرده‌اند.

نه، می‌خواهم داستانی متفاوت بگویم: داستان **پس گرفتن کنترل رایانه‌ات** توسط خودت.

وقتی در اواخر دهه ۱۹۷۰ به عنوان یک دانشجو شروع به کار با رایانه‌ها کردم، انقلابی در جریان بود. اختراع ریزپردازنده‌ها این امکان را برای مردم عادی مثل من و تو فراهم کرد که **صاحب واقعی یک رایانه** باشیم. امروز برای بسیاری تصور دنیایی که در آن فقط شرکت‌های بزرگ و دولت‌ها کنترل تمام رایانه‌ها را در دست داشتند، دشوار است. بگذار اینطور بگویم: در آن زمان **کار چندانی از دستت برنمی‌آمد**!

اما امروز دنیا بسیار متفاوت است. رایانه‌ها همه‌جا هستند؛ از ساعت‌های مچی کوچک گرفته تا مراکز داده عظیم و هر چیزی بین این دو. علاوه بر رایانه‌های همه‌جا حاضر، **شبکه‌ای فراگیر** نیز آن‌ها را به هم متصل کرده است. این فناوری عصر جدیدی شگفت‌انگیز از توانمندسازی شخصی و آزادی خلاقانه را خلق کرده، اما در دو دهه اخیر اتفاق دیگری نیز در حال رخ دادن بوده است: چند شرکت غول‌آسا در حال تحمیل کنترل خود بر اکثر رایانه‌های جهان هستند و تصمیم می‌گیرند **تو چه کاری می‌توانی با رایانه‌ات انجام دهی و چه کاری نمی‌توانی**.

خوشبختانه، مردم سراسر جهان در حال مقابله هستند. آن‌ها با نوشتن نرم‌افزارهای خود در حال **جنگ برای حفظ کنترل رایانه‌هایشان** هستند. آن‌ها در حال ساختن لینوکس هستند.

بسیاری از مردم از «آزادی» در ارتباط با لینوکس سخن می‌گویند، اما فکر نمی‌کنم اکثر آن‌ها واقعاً بدانند این آزادی به چه معناست. آزادی یعنی **قدرت تصمیم‌گیری درباره آنچه رایانه‌ات انجام می‌دهد**، و تنها راه داشتن این آزادی این است که **بدانی رایانه‌ات چه می‌کند**. آزادی یعنی رایانه‌ای بدون راز، رایانه‌ای که هر چیزی در آن قابل کشف است اگر به اندازه کافی کنجکاو باشی.